

# فلسفه

## نقدی بر نسبت زمان و آگاهی در اندیشه کانت

سیدحمید طالب زاده

### چکیده

مفهوم زمان در تاریخ فلسفه مفهومی پیچیده و مرموز بوده است تا جایی که بعضی ارباب نظر آنرا معلوم‌الانیّه و مجهول‌الماهیة خوانده‌اند. این مقاله درصدد تفسیری اجمالی از موقعیت مفهوم زمان در تفکر کانت است و نشان می‌دهد که مفهوم زمان در فلسفه جدید در اندیشه دیوید هیوم جایگاه تازه‌ای یافت که در اندیشه گذشتگان از این جایگاه برخوردار نبود و آنگاه در فلسفه کانت اساساً آگاهی و شناخت دایر مدار زمان است و آنجا که زمان حضور نداشته باشد آگاهی نیز معنایی ندارد. تحلیل نسبت آگاهی و زمان در کانت به اینجا می‌انجامد که کانت موجودیت را با زمان پیوند می‌زند و فهم موجود را بدون اتکاء به زمان ناممکن می‌داند.

آگاه هر مונاد در تطبیق با تطورات مونا‌دهای دیگر پدید می‌آید قابل انتزاع است. به دیگر سخن رشته زمان مفهومی انتزاعی است که از نسبت ناشی از حالات متمایز و غیرمتمقارن واقع در هر مونا‌د متناظر با دیگر مونا‌دها بدست می‌آید که به نحو تقدم و تاخر حادث می‌شوند.

بنابراین تا زمان کانت مسأله «زمان» در فلسفه یک مسأله بنیادین تلقی نمی‌شد و حتی گاهی توجه فلاسفه را نیز به خود جلب نمی‌کرد. اما به نظر می‌رسد که کانت اهمیت فوق‌العاده مسأله زمان را از دو طریق دریافت که یکدیگر را تکمیل نمودند و محرک بنیادین تفکر کانت شدند.

۱- کانت در مواجهه با فلسفه هیوم نکته‌ای را ملاحظه کرد که هرگز در فلسفه‌های پیش از آن مطرح نبود. بدین معنا که هیوم از یک طرف موقعیت منحصر به فرد علیت را در آگاهی و شناخت بشر از امر واقع یا جهان بیرون از ذهن یادآوری کرد بدین معنا که مبنای تمام استدلال‌های درباره جهان خارج بر اصل علیت استوار است و علم درباره اشیا یا به نحوی سیر از معلول و اثر به علت یا مؤثر است و یا برعکس. اما از طرف دیگر اصل علیت را با تعاقب و توالی زمانی تفسیر کرد و انس و عادت ذهنی به ارتباط بین

باید در نظر داشت که کانت زمان را مسأله‌ای از مسائل فراوان فلسفه به حساب نمی‌آورد بلکه برای کانت «زمان» کلید ورود به تفکر فلسفی است. در فلسفه یونان و نیز در فلسفه قرون وسطی چندان به زمان اهمیت داده نمی‌شد. زمان در فلسفه ارسطو یکی از مقولات عرضی محسوب می‌شد و با تعریفی که ارسطو از زمان داشت یعنی «شمارش مقدار حرکت» زمان وابسته به تغییرات دیگر اعراض می‌گردید و لذا مفهوم آن نیز به مفاهیم عرضی دیگر وابسته بود. در فلسفه جدید نیز زمان موقعیت بهتری پیدا نکرد. دکارت ذات اشیا و جوهر جسمانی را با «امتداد» توضیح داد، و برای زمان اهمیتی قایل نشد. بطوریکه نظریه «گردبادهای» او در حرکت اشیا جایی برای بحث از زمان باقی نمی‌گذاشت. اسپینوزا نیز تنها فکر و امتداد را از صفات قابل شناخت ذات جوهر واحد برشمرد و در فلسفه خود توجهی به زمان مبذول نداشت. لایب‌نیتس هم زمان و مکان را مفاهیمی انتزاعی می‌دانست که از روابط و نسب مونا‌دها بدست می‌آید. به نظر وی مونا‌دها عین آگاهی و شوقند و توالی صور آگاهی در هر مونا‌د مفهوم زمان را پدید می‌آورد یعنی زمان به روابطی که از توالی و تعاقب حالات و صور علمی در درون ضمیر

و مطابقت ادراک با واقعیت نیست. هیوم تفکیک ادراک را از وضعیت غیرقابل اثبات می‌داند و قول به واقعیت مستقل از ذهن را قابل دفاع نمی‌داند و بنابراین دغدغه مطابقت صورت ذهنی و اشیاء را منتفی می‌نماید. ما به جزایم‌های ادراک حسی یا همان انطباعات و سپس تصورات که یکی پس از دیگری برای ما پدیدار می‌شوند به چیز دیگری راه نداریم. بنابراین عنصر تطابق از محتوای آگاهی حذف می‌شود و به جای آن یک نسبت زمانی جایگزین می‌شود که همان رابطه توالی و تعاقب پدیدارهاست که پس از انس و عادت ذهنی با آن توالی به ضرورت نسبت بین پدیدارها تعبیر می‌شود. اینجاست که یک تغییر اساسی در موضع و جایگاه زمان در فلسفه رخ می‌دهد. در خصوص این تأثیر استشهاد می‌کنیم به گفته کانت در A/155 که می‌گوید:

«بنابراین فرض کنیم که باید از یک مفهوم داده شده بیرون رویم تا آن را با یک مفهوم دیگر تألیف کنیم. در این حال به یک امر ثالث نیاز خواهیم داشت که فقط بدان طریق تألیف دو مفهوم پدید می‌آید. اینک چیست این امر ثالث همچون واسطه همه حکمهای تألیفی؟ این امر ثالث فقط مجموع کلی است که در آن همه

اشیاء را براساس توالی زمانی و استمرار این توالی تبیین نمود. توجه به این دو نکته روشن می‌سازد که در نزد هیوم آگاهی و شناخت با زمان پیوندی ناگسستنی دارد. بدین معنا که زمان مقوم آگاهی است و آگاهی صرفاً با زمان و در زمان حاصل می‌شود. ملاک آگاهی و شناخت در فلسفه مطابقت ادراک ذهنی با واقعیت خارجی بوده است و البته زمان در تحقق این فرآیند به عنوان یک ظرف تلقی می‌شد و در این صورت هر ادراکی در زمان معینی با مابازاء خودش در آن مطابقت داشت. و این مطابقت همواره در ظرف زمانی خود ثابت است، مثلاً قضیه «برگها زردند و از شاخه‌ها فرو می‌ریزند» در فصل پاییز صحیح است و بر مطابق خود صدق می‌کند. پس برحسب این دیدگاه، زمان شرط و ظرف آگاهی است و در حقیقت و ذات آگاهی دخالتی ندارد. یعنی آگاهی از آن حیث که آگاهی است متصف به زمان‌بندی نمی‌شود بلکه زمان نقش اعدادی یا محمل و محل و ظرف آگاهی دارد و نه بیشتر. ولی از دیدگاه هیوم زمان صفت ذات آگاهی است و شناخت و آگاهی با آن تعریف می‌شود و با اعتبار آن تحقق می‌یابد. در نزد هیوم شناخت امر واقع موقوف به حضور صورت ذهنی اعیان خارجی در ذهن

تمثل‌های ما گنجانیده می‌شود. یعنی حس

می‌گوید:

«اگر زمان را مقارن حرکتی بیابیم که صلاحیت داشته باشد که زمان به او بستگی داشته باشد حرکت‌های دیگر را او تقدیر خواهد کرد و این حرکت مستمر خواهد بود و بالفعل حدودی نخواهد داشت.»

این تلقی از حرکت و زمان مؤدی به ازلیت وابدیت این زمان مطلق و مستمر یا همان دهر است که در واقع ظرف زمان‌های نسبی و حرکات جزئی است و لذا هر یک از پدیده‌های خاص زمانی محدود و مخصوص دارند و می‌توان چنین لحاظ کرد که زمان مطلق یک امتداد زمانی نامتناهی است که هر یک از حرکات بر قطعه‌ای از این زمان انطباق دارند و در نتیجه جوهر فلک نسبت به اشیاء زمانی معیّت دهری دارد.

اما برای نیوتن هر چند نظریه افلاک دیگر اعتباری ندارد اما فرضیه زمان و مکان مطلق همچنان به قوت خود باقی می‌ماند. در نزد عامه، زمان و فضا اموری نسبی‌اند اما نیوتن زمان و مکان را واقعی و مطلق و ریاضی می‌داند. زمان و مکان مطلق موجوداتی هستند مستقل از اشیاء، نامحدود، متشابه‌الاجزاء متصل و پیوسته. زمان به طور یکنواخت از ازل تا ابد در سیلان است

درونی و صورت ماتقدم زمان.»  
۲- تأثیر دیدگاه نیوتون درباره زمان و مکان را در تفکر کانت نمی‌توان نادیده گرفت. می‌دانیم که خاستگاه نظر قدما درباره زمان از نظریه افلاک نه‌گانه بود که به عنوان اصل موضوع کاملاً پذیرفته بودند. در این دیدگاه زمان از حرکت دوری و وضعی فلک اقصی به دست می‌آمد و البته این زمان یک امر مستمر و نامتناهی است. ابن سینا در سماع طبیعی می‌گوید:

«اگر حرکت مستدیری برای جرم مستدیری نباشد جهات نخواهد بود و جهات که نباشد حرکت مستقیم نمی‌توان فرض کرد... پس وجود زمان بستگی دارد به حرکت واحدی که این زمان هم این حرکت را تقدیر می‌کند و هم حرکات دیگر را که وجودشان بدون حرکت جسمی که زمان را ایجاد می‌کند جز در توهم محال است.»

حرکت دوری و مستدیر در این دیدگاه اشرف از همه حرکات است زیرا که پس از فعلیت کامل پدید می‌آید و در حرکت آن شدت و ضعفی راه ندارد و در نتیجه زمانی که از این حرکت پدید می‌آید زمان مطلق و مقیاس سایر زمان‌هاست. شیخ‌الرئیس

ساکن دور افتاده، به نحو یکسان حفظ می‌کنند یا نه. در نتیجه ممکن نیست که از روی وضع اجسام دنیای خود، سکون مطلق جسمی را کشف و تعیین کنیم.<sup>(۱)</sup>

در عین حال نیوتن مکانیک خود را محتاج به فرض زمان و مکان مطلق می‌داند. نیوتن درک و کشف فضا و زمان مطلق را در گرو کشف حرکات مطلق می‌داند. به نظر وی تفاوت است میان حرکت و سکون نسبی و حرکت و سکون مطلق و این دو را باید از روی خواص و آثارشان فهمید او دربارهٔ این تفاوت می‌گوید:

«عللی که موجب تمیز حرکات نسبی از حرکات واقعی می‌شوند، همان نیروهاست که بر اجسام وارد می‌آید تا ایجاد حرکت کند. تولد و تغییر حرکت واقعی فقط در اثر نیروی وارده بر جسم متحرک است. اما حرکت نسبی می‌تواند بدون وارد آمدن هیچ‌گونه نیرویی بر جسم نیز پدید آید چون کافی است که بر اجسام دیگر نیرویی وارد آید و این جسم خاص نسبتی با آنها داشته باشد و آنگاه در اثر حرکت آن اجسام، این نسبت عوض شود یعنی همین نسبتی که حرکت و سکون نسبی این جسم خاص، متکی بر آن است. همچنین، حرکت واقعی چنان

و دیمومت دارد و مکان یا فضا مطلق از اشیاء است و هویت تام‌التحصیل است و خود مطلقاً ساکن است. سکون مطلق، بقاء دائم یک جسم است در قطعه‌ای از فضای مطلق. سکون نسبی بقاء جسم است در فاصله خاصی از جسم دیگر. برای محاسبه حرکت مطلق یک جسم، حرکات نسبی آن بر روی زمین را باید با حرکت زمین در فضای مطلق جمع کنیم.

$$x = \frac{1}{2} at^2 + vt + x_0$$

پس اگر جسمی در کشتی متحرکی حرکت کند، حرکت مطلقش جمع ریاضی حرکت جسم است در کشتی با حرکت کشتی بر زمین و حرکت زمین در فضای مطلق. و بدین ترتیب گرچه نیوتن به نسبی بودن حرکات و فواصل اشیاء نسبت به یکدیگر اذعان دارد اما خود را ملزم به اثبات و فرض زمان و مکان مطلق که دیگر نه مستدیر و دورانی بلکه مستقیم‌الخط و یکنواختند می‌داند:

«شاید در نواحی بسیار دور افتادهٔ ثوابت، حتی دورتر از آنها، جسمی در سکون مطلق باشد ولی برای ما غیر ممکن است که از روی نسبت میان اجسام موجود در دنیای اطراف خود، به دست آوریم که آیا این اجسام وضع خود را نسبت به آن جسم

چیزی به غیر از فیزیک نیوتنی نبود. کمپ اسمیت در شرح خود بر کتاب نقادی عقل محض می‌نویسد:

«چنانکه تاکنون متذکر شده‌ایم، اصطلاح «دانش» (مخ‌حذس‌ررب) در فلسفه نقادی نسبت به زبان رایج و متعارف، معنای محدودتری را دربردارد. در این معنای محدود دانش به تجربه حسی و به استدلال‌های ناشی از آن که با تنها روشی که برای کانت قابل قبول و شناخته شده است یعنی روش «ریاضی فیزیک» قابل حصول است، اطلاق می‌شود. زیبایی‌شناسی، اخلاق و تجربه دینی و حتی پدیده‌های ارگانیک در نظر وی، از قلمرو تجربه ممکن خارج می‌شوند.»<sup>(۳)</sup>

#### رسالة استادی

کانت رساله استادی خود را با عنوان «درباره صورت و مبادی عالم محسوس و معقول»<sup>(۴)</sup> در ۲۱ اوت سال ۱۷۷۰ برای احراز کرسی استادی منطق و متافیزیک دانشگاه کونیگزبرگ به زبان لاتین نوشت و به فردریک کبیر تقدیم کرد. در این رساله کانت برای نخستین بار تئوری نقادی خود را درباره زمان و مکان عرضه کرد و از آن دو به «صور حساسیت» تعبیر نمود.

است که اگر نیرویی بر جسم متحرک وارد آید آن جسم دچار دگرگونی می‌شود.<sup>(۲)</sup> ملاحظه می‌شود که برای نیوتن زمان و مکان مطلق که مبین حرکت مطلق هستند با مفهوم نیرو بستگی تام دارند و بالعکس مفهوم نیرو نیز با حرکت مطلق نسبت کامل دارد.

مهم‌ترین معادله نیوتن در مکانیک معادله‌ای است که نسبت بین نیرو و زمان و مکان و جرم را نشان می‌دهد. یعنی  $\vec{F} = m\vec{a}$  که در این فرمول  $a$  کمیته برداری است و نه کمیته اسکالر و بنا بر خاصیت برداری آن باید همیشه ناظر به یک دستگاه مختصات زمانی و مکانی تعریف شود و این دستگاه را نیوتن مطلق می‌داند و برای همه حرکات صادق فرض می‌کند.

این شتاب اساساً با مفهوم زمان و فضا تعریف می‌شود بدین تعبیر که  $\alpha = \frac{dv}{dt}$  در آن  $dv = \frac{dx}{dt}$  و در نتیجه  $\alpha = \frac{d^2x}{dt^2}$  و بنابراین اساس معادله نیوتن با زمان و مکان بستگی تام دارد.

کانت به فیزیک نیوتن اعتماد داشت و به خوبی می‌دید که فیزیک نیوتن در حل مشکلات علمی کاملاً موفق است و روز به روز افق‌های تازه‌ای پیش روی بشر می‌گشاید در واقع برای کانت علم حقیقی

شهود

کانت در ابتدای بحث از حسیات استعلایی درباره «شهود» سخن می‌گوید و مقصود خود را از این اصطلاح در نقادی عقل محض A/19-22 چنین بیان می‌دارد:

۱- وقتی که شیئی شهود می‌شود، متعلق معرفت، به طور مستقیم به دست می‌آید.

۲- این شهود فقط وقتی ممکن و مقدور است که شیئی به فاعل شناسا «داده» شود.

۳- شیء فقط در صورتی به فاعل شناسا «داده» می‌شود که ذهن به نحوی متأثر گردد.

۴- این تأثرات ذهن که به وسیله اشیاء ایجاد می‌شوند «احساس»<sup>(۵)</sup> نامیده می‌شود.

۵- وقتی که ماشینی را به وسیله احساس شهود می‌کنیم، این شهود «تجربی»<sup>(۶)</sup> نامیده می‌شود.

۶- متعلق نامتعیین شهود تجربی را «پدیدار» می‌گویند.

۷- آنچه در پدیدار متناظر با احساس است، «ماده پدیدار» نامیده می‌شود، و آنچه موجب می‌شود کثرات ماده پدیدار در روابط خاصی تنظیم گردد، «صورت پدیدار» نامیده می‌شود.

شهود محض و شهود تجربی

کانت در A/20-21 میان شهود محض و

کانت در این رساله درباب مکاتبات لایب‌نیتس و کلارک قضاوت و داوری می‌کند و از یک جهت به لایب‌نیتس حق می‌دهد که زمان و مکان را حقایق نفس‌الامری و مطلق لحاظ نمی‌کند و اینکه موضع کلارک به تناقضاتی می‌انجامد که از آن گریزی نیست. اما اگرچه کانت نظریه لایب‌نیتس را مبنی بر پدیدار بودن زمان و مکان می‌پذیرد ولی از جهت دیگر به این تصور لایب‌نیتس که زمان و مکان را تصوراتی مغشوش و مبهم می‌داند خرده می‌گیرد. ایراد کانت به وجهه نظر لایب‌نیتس این است که اگر زمان و مکان تصوراتی مغشوش باشند ریاضیات که بر این دو تصور استوارند نمی‌توانند علومی دقیق و یقینی باشند.

کانت در این رساله علم انسان را به معرفت حسی و معرفت عقلانی تقسیم می‌کند اما ملاک لایب‌نیتس و دکارت را در تمیز میان این دو معرفت یعنی ابهام و وضوح نمی‌پذیرد. به نظر او شناخت حسی ممکن است کاملاً واضح و متمایز باشد، چنانکه هندسه که نمونه اعلاهی این نوع معرفت است این طور است. برعکس، معرفت عقلانی ممکن است مغشوش و مبهم باشد، چنانکه مفاهیم مابعدالطبیعی چنین است.

شهود تجربی تمایز قایل می‌شود و می‌گوید: «من همه تمثلاتی را که در آنها هیچ خبری یافت نشود که متعلق به احساس باشد، «محض» به معنای استعلایی می‌نامم. صورت محض شهودات حسی به طور کلی که تمام کثرات شهود در آن در نسبت‌های معینی شهود می‌شوند، باید «به نحو مقدم بر تجربه» در ذهن وجود داشته باشد. خود این صورت محض حساسیت را می‌توان «شهود محض» نامید.»

در توضیح این مطلب اضافه می‌کند که در تصور یک جسم می‌توان سه دسته مفاهیم را از هم تفکیک نمود:

- ۱- آنهایی که تنها از طریق فاهمه به دست می‌آیند مانند جوهر، نیرو، دوام و غیره.
- ۲- آنهایی که به واسطه حس بر ما آشکار می‌شوند. مانند رنگ، سختی، گرما و غیره.
- ۳- امتداد و شکل.

او می‌گوید این دسته اخیر متعلق به شهود محض است. یعنی امتداد و شکل همان صورت پدیدار است که کانت به آن شهود محض نام داده است. البته باید در نظر داشت که امتداد را ارسطو و دکارت نیز صورت جسم دانسته‌اند و آن را از دیگر کیفیات جسم ممتاز داشته‌اند. کانت نیز براساس همین امتیاز امتداد است که آنرا صورت

پدیدار می‌داند با این تفاوت که او آنرا شهود محض و حاصل افاده ذهن بر عالم خارج می‌داند.

بدین ترتیب می‌توان متناظر با این دو جنبه در عمل ادراک پدیدار دو عامل را تشخیص دهیم و بگوییم هر عمل ادراک حسی متضمن یک شهود حسی و یک شهود محض است. شهود حسی، ماده پدیدار یا همان کیفیات حسی و شهود محض، صورت پدیدار یعنی صفات مکانی - زمانی را فراهم می‌آورد.

کمپ اسمیت معتقد است که کانت به این جهت از کلمه «شهود» intuition به جای احساس Sensation استفاده کرده است که واژه اخیر نمی‌تواند معانی «مکان» و «زمان» را شامل شود. یعنی می‌توان از شهود محض سخن گفت ولی از احساس محض نمی‌توان. کانت در ابتدای منطق استعلایی یعنی در B/74-A-50 می‌گوید:

«...دانش ما از دو سرچشمه نشأت می‌گیرد. نخستین آنها منشاء دریافت تمثلات Representations است (قوه انفعال و تأثیرپذیری انطباعات و Receptivity of impressions) و دومین آنها، قوه معرفت به «شیء» از طریق این تمثلات (خودانگیزی مفاهیم



شناسنده به گونه‌ای تحت تأثیر واقع شده باشد و آنجا که برعکس، پای فاهمه درکار باشد، به آن نیروی مولد تمثلات یا نیروی خلاق معرفت گوئیم.»

تبیین متافیزیکی و استعلایی زمان ویرایش اول و دوم «نقادی عقل محض» از جهت تبیین متفاوتند. کانت در طبع اول نقادی عقل محض همه استدلال‌ها را یک‌جا و با هم مطرح کرده است. اما در طبع دوم، تبیین متافیزیکی را از تبیین استعلایی تفکیک و آنها را به صورت مجزا مورد بحث قرار داده است. البته وی دقیقاً این تفکیک را مراعات نکرده است به طوری که بحث استعلایی زمان در میان بحث متافیزیکی راه یافته است (و همچنین درباره مکان).

اما مقصود از تبیین متافیزیکی آن است که تمثل زمان را فی‌نفسه مورد بررسی قرار می‌دهد و از طریق بحث و نظر، می‌کوشد اثبات کند که آن تمثل به نحو «مقدم بر تجربه» به ما داده شده است. اما تبیین استعلایی، زمان را در نسبت با شناخت‌های تألیفی ماتقدم مورد بحث قرار می‌دهد. این تبیین نشان می‌دهد که:

۱- شناخت‌های تألیفی ماتقدم مأخوذ از این تمثلاتند.

Spontancity of Concepts) است. با قوه نخست یک شیئی به ما «داده» می‌شود و با قوه ثانی این شیء در ارتباط با تمثلاتی که صرفاً تعینی از روح آدمی هستند، به اندیشه درمی‌آیند. بنابراین، شهود و مفاهیم، عناصر همه دانش ما را به وجود می‌آورند. پس هیچ‌یک به تنهایی نمی‌توانند یک شناخت واقعی به دست دهند. هر یک از این دو عنصر معرفت یا «محض» اند و یا «تجربی». آنها را تجربی می‌گوئیم وقتی که «احساس» با فرض قبلی حضور واقعی یک «شیء» در آن گنجانیده شده است. آنها را «محض» گوئیم اگر هیچ‌گونه احساسی آمیخته با تصور نباشد. این امر اخیر را می‌توان ماده دانش حسی نامید. بنابراین شهود محض تنها متضمن «صورتی» است که در تحت آن چیزی دیده می‌شود، و مفهوم محض، دربردارنده آن صورتی است که یک شیء به وسیله آن به اندیشه درمی‌آید. تنها شهودهای محض و مفاهیم محضند که می‌توانند پیشینی باشند. شهود تجربی و مفاهیم تجربی پسینی و متأخر هستند. قوه دریافت حسی receptivity را «حساسیت» senselility می‌نامیم یا نیروی دریافت تمثلات، آنگاه که ذهن

۲- اصولاً شناسایی هنگامی ممکن می‌شود که این تمثیل به نحو خاصی (مقدم بر تجربه) تبیین شود.

بدین ترتیب، تنها هنگامی که تبیین شود مکان و زمان، شهودات مقدم بر تجربه هستند، امکان قضایای تألیفی ماتقدم و به ویژه قضایای تألیفی ماتقدم ریاضی اثبات می‌شود.

کانت درباره معنای استعلایی زمان در B/49 می‌گوید:

«در اینجا به بند سوم اشاره می‌کنم که در این بند آن چیزی را که درحقیقت استعلایی است، به خاطر اختصار تحت عنوان تبیین متافیزیکی آورده‌ام. در اینجا اضافه می‌نمایم که مفهوم تغییر، و به همراه آن مفهوم حرکت به عنوان تغییر مکان، تنها از طریق زمان و در درون آن ممکن است و اگر این تمثیل یک شهود (درونی) ماتقدم نمی‌بود، هیچ مفهومی هرچه که باشد نمی‌توانست امکان یک تغییر را یعنی امکان ترکیب محمول‌های متناقض را در یک شیء واحد مثلاً وجود و عدم شیء واحد را در مکان واحد قابل فهم و درک سازد. فقط در زمان است که دو محمول متناقض در شیء واحد می‌تواند ظاهر شود، یعنی یکی پس از

دیگری. بنابراین مفهوم ما از زمان امکان آن دسته از شناسایی تألیفی ماتقدم را که در مبحث کلی حرکت عرضه شده و به

هیچ وجه بی‌فایده نیست تبیین می‌کند.»

کانت در تبیین استعلایی صور شهود محض یعنی زمان و مکان در اصل به ریاضیات متوسل می‌شود. برای کانت ریاضیات یک علم یقینی و در عین حال پیشینی است. به نظر کانت خصوصیتی که در تمام شناخت ریاضی مشهود است این است که باید مفهوم آن در شهود، و به نحو مقدم بر تجربه یعنی در شهودی که تجربی نبوده بلکه محض است به تمثیل درآید. کانت در رساله استادی خاطر نشان می‌سازد که نظریه لایب‌نیتس نمی‌تواند قطعی بودن هندسه را تبیین نماید. فرض کانت این بود که یک رابطه ذاتی و اساسی بین هندسه و مکان وجود دارد زیرا هندسه به روابط و نسبت‌های مکانی نظر دارد و قضایای کلی هندسه به واسطه ادراک یک شیء از طریق یک مفهوم کلی، آنگونه که در امور معقول مبرهن می‌شود، اثبات نمی‌شوند بلکه به واسطه عرضه نمودن آن همچون یک شهود محض اثبات می‌شوند. اگر مکان آن چیزی که لایب‌نیتس گفته بود و اگر تمام اوصاف مکان مأخوذ از روابط و نسبت‌های خارجی اشیاء از طریق تجربه

است. در حساب، مفاهیم اعداد از طریق افزایش متوالی آحاد در زمان صورت می‌پذیرد و مخصوصاً در مکانیک محض، مفاهیم مربوط به حرکت جز با تصور زمان حاصل نمی‌شود<sup>(۷)</sup>

نظریه کانت دربارهٔ زمان و نسبت آن با مکانیک و حساب بر دو اصل موضوع در مفهوم زمان استوار است: ۱- زمان تنها یک بُعد دارد. ۲- زمان‌های مختلف نمی‌توانند مقارنت داشته باشند بلکه تنها می‌توانند متوالی باشند.

با توجه به این دو خصوصیت زمان کانت علم‌الحركات را مبتنی بر زمان می‌داند. الف) اصولاً مفهوم تغییر و حرکت که موضوع مکانیک است به جز از طریق زمان قابل درک نیست.

ب) تنها در پرتو شهود زمان به نحو ماتقدم است که قضایای تألیفی پیشین دربارهٔ «نظریهٔ عام حرکت» مقدور و ممکن می‌گردد. دربارهٔ بند «الف» باید توضیح داد که به نظر کانت بدون تکیه بر زمان اصولاً مفهوم حرکت یک مفهوم متناقض و پارادوکسیکال است، زیرا نسبت دادن دو حالت متضاد به یک موضوع واحد خواهد بود. اگر بگوییم «برگ سبز است» و بلافاصله بگوییم «برگ زرد است» این دو قضیه هستند مگر اینکه ما

باشد، در این صورت اصول متعارفهٔ هندسه واجد کلیت نخواهد بود، بلکه تنها واجد کلیت نسبی خواهد بود که از طریق استقراء حاصل شده است و تنها تا جایی صادق خواهد بود که استقراء در دسترس ما قرار داده است. کانت در مقام داوری بین لایب‌نیتس و کلارک در واقعیت خارجی داشتن زمان و مکان جانب لایب‌نیتس را گرفت و پذیرفت که این دو نمی‌توانند حقایق فی‌نفسه باشند بلکه باید اموری مشهود باشند. در اینجا کانت دربارهٔ نسبت بین شهود محض مکان با اصول هندسهٔ اقلیدسی به تفصیل بحث می‌کند و بدین ترتیب هم پیشینی بودن مکان را به عنوان یک عنصر استعلایی ثابت می‌کند و هم بر قطعیت قوانین هندسی تأکید می‌ورزد و راز این قطعیت را که همانا پیشینی بودن آن است نشان می‌دهد. اما بحث کانت دربارهٔ مفهوم استعلایی زمان یعنی نشان دادن اینکه کدامین علوم به واسطهٔ پیشینی بودن زمان علومی قطعی و ماتقدم می‌شوند چندان روشن نیست. کانت در تمهیدات علاوه بر مسألهٔ تغییر و حرکت که در قطعهٔ فوق از کتاب نقادی به آن اشاره می‌کند، علم حساس را نیز اضافه می‌کند و می‌گوید:

«هندسه بر شهود محض مکان مبتنی

بتوانیم آنها را بر زمان مبتنی کنیم  
درست به همین جهت که زمان چیزی را  
ممکن می‌سازد که در مفهوم محض ناممکن  
است، کانت از سوپراکتیو بودن و پیشینی  
بودن زمان دفاع می‌کند. اما باید پرسید که  
آیا مفهوم زمان مبتنی بر تغییر است و یا  
تغییر مبتنی بر زمان است. بسیاری فلاسفه  
مفهوم زمان را برخاسته از حرکت می‌دانند و  
کانت این را برعکس می‌کند.

در خصوص بند «ب» باید توضیح داد که  
در سال ۱۷۸۶ در طبع دوم کتاب نقادی  
عقل محض آن را وارد نظام کلی فلسفه  
خویش می‌نماید. گریو<sup>(۸)</sup> به طبع اول نقادی  
ایراد گرفته بود که چرا کانت یک علم  
ما تقدم را چنانکه هندسه را به مکان منسوب  
کرده است - به زمان منسوب نکرده است و  
کانت در پاسخ اعتراض گریو این مطلب را  
در طبع دوم اصلاح نموده است.

اما جالب این است که کانت در دیگر  
نوشته‌های خود این دیدگاه را که بتوان  
علم‌الحرکه را بر زمان مبتنی نمود رد می‌کند.  
چنان که در همان کتاب «اولین اصول  
متافیزیکی...» که درباره قوانین عام حرکت  
بحث می‌کند صریحاً اظهار می‌دارد که چون  
زمان تنها یک بعد دارد لذا نمی‌توان مکانیک  
و نیز ریاضیات را بر آن مبتنی کرد. همچنین

در مقاله‌ای که در سال ۱۷۸۹ می‌نویسد  
می‌گوید:

«نظریه عام زمان برخلاف نظریه محض  
مکان (هندسه) نمی‌تواند ماده کافی برای  
یک علم کامل را فراهم سازد<sup>(۹)</sup>  
اما چرا کانت در ۱۷۸۷ درست نقطه  
مقابل این مطلب را بیان می‌کند و آن را در  
نظام اصلی فلسفه خویش می‌گنجاند؟ در  
حالیکه در سال ۱۷۷۰ در رساله استادی  
می‌گوید:

«ریاضیات محض در هندسه درباره  
مکان بحث می‌کند و در مکانیک محض  
درباره زمان.»  
البته در رساله استادی و همچنین در تمهیدات  
این مطلب بسیار گذرا و تنها در حد اشاره  
ذکر شده است. ظاهراً این تضاد در آراء  
کانت قابل توجیه نیست.

درباره حساب

کانت در رساله استادی علاوه بر علم عام  
حرکت به علم حساب نیز به عنوان یک علم  
محض مبتنی بر زمان اشاره می‌کند:

«ریاضیات محض در هندسه درباره  
مکان بحث می‌کند و در مکانیک محض  
درباره زمان. اما باید به این دو علم یک  
مفهوم معین دیگری نیز بیفزاییم که

کانت در عبارت یاد شده در تمهیدات ذکر کرده است کاملاً جنبه تصادفی دارد. اما با این حال یوهان شولز<sup>(۱۰)</sup> استاد ریاضیات دانشگاه کونیگزبرگ که معاصر کانت بود و کانت بسیار او را می‌ستود از این عبارت کانت استفاده کرده است و ریاضیات را علم زمان می‌داند. وی می‌گوید:

«از آنجا که هندسه موضوعش مکان است و موضوع حساب شمردن است (و شمردن تنها به وسیله زمان ممکن می‌شود) واضح می‌شود که چگونه هندسه و حساب و به عبارت دیگر ریاضیات محض ممکن است.»<sup>(۱۱)</sup>

بدین ترتیب بیان شولز، این اشاره در کانت را گسترده نمود و چنین معروف شد که کانت درباره حساب همچون علم زمان می‌اندیشیده است و شوپنهاور نیز همین بحث را توضیح داده است:

«در زمان، هر لحظه مشروط به لحظه پیشین خود است. زمان تنها یک بعد و جهت دارد و روابط و نسب مختلف و کثیر در آن ممکن نیست... همه اقسام حساب و شمردن نیز بر مبنای رشته زمان میسر است. اجزاء این شمارش همگی گام‌هایی متوالی در زمان هستند این معنا در کل علم حساب که سراسر آن چیزی جز

فی‌نفسه معقول است، اما وقتی فعلیت انضمامی پیدا می‌کند به مفاهیم کمی زمان و مکان محتاج می‌شود (در افزودن متوالی اعداد به هم و جایگزین کردن حاصل جمع به جای آنها) این همان مفهوم عدد است که موضوع علم حساب است.»

وی در کتاب نقادی به همین دیدگاه اشاره می‌کند در A/78, B/104 می‌گوید:

«حساب کرد و شمارش (به طوریکه به سهولت در مورد اعداد بزرگ دیده می‌شود) تألیفی است برحسب مفاهیم زیرا که بر حسب بنیاد مشترک یعنی واحد، عمل و اجرا می‌شود چنانکه مثلاً در دهگانه عمل می‌شود.»

و در A/142, B/182 می‌گوید:

«تصور محض... همه ایزه‌های حواس در حالت کلی در زمان است. اما شمای محض کمیت، از آن حیث که یک مفهوم فاهمه است، عدد است، تمثلی که افزودن پی‌درپی عدد یک را به یک ترکیب می‌نماید (آن هم به نحو متجانس). پس عدد چیزی نیست مگر وحدت تألیفی کثرات یک شهود متجانس به طور کلی.»

در هیچ‌یک از این عبارات علم حساب به عنوان علم زمان تعبیر نشده است و آنچه

تعلیم تلخیص روشمند محاسبه نیست صادق است. هر عدد بر مبنای اعداد پیشین خود تحقق می‌یابد و می‌توان به یک عدد تنها از طریق اعداد پیش از آن نایل شد و لذا وقتی عدد ده وجود دارد لزوماً عدد هشت و شش و چهار و غیره نیز وجود خواهد داشت<sup>(۱۲)</sup>».

باری، مراد و مقصود کانت از اینکه درک زمان مقوم درک عدد است چیست؟ آیا مقصود او این است که فرایند محاسبه و شمردن به زمان نیازمند است؟ در این صورت باید گفت همه فرایندها چنین وضعی دارند و در زمان محقق می‌شوند و لذا مقصود کانت باید امر دیگری باشد. کانت در نامه‌ای که در نوامبر ۱۷۸۸ به شولز می‌نویسد این مقصود را قدری روشن‌تر می‌کند:

«زمان چنانکه شما به درستی بیان داشته‌اید هیچ نفوذی بر خواص اعداد (به مثابه تعینات محض کمیت) ندارد، درحالیکه ممکن است بر طبیعت آن تغییراتی (از کمیت) که تنها در ارتباط با یک ویژگی خاص حس درونی و صورت آن (زمان) ممکن می‌شوند داشته باشد. علم اعداد، علیرغم آن توالی که هر ساختار کمیت می‌طلبد، یک تألیف عقلی محض است که ما آن را در اندیشه خود

متمثل می‌کنیم نیست. اما از آنجا که کمیت‌ها باید از طریق اعداد متعین شوند، باید به نحوی به ما داده شوند که ما بتوانیم شهود آنها را در یک ترتیب و سلسله زمانی ادراک کنیم، و بدین شکل، ادراک و دریافت آنها می‌تواند تابع زمان باشد...»

در این عبارات کانت روابط کمی را به عنوان یک علم مستقل از زمان می‌داند اما فرایند دریافت و ادراک ما را از این روابط کمی امری زمانمند می‌داند که باید در رشته زمان محقق شود و البته این اظهار را درباره همه رشته‌های علمی دیگر می‌توان داشت. مگر فرایند آگهی ما از علم شیمی یا زیست‌شناسی یک فرایند زمانی نیست در حالیکه نفس روابط علمی در شیمی و... مستقل از زمان است. بنابراین چنین تفسیر روان‌شناختی از زمانی بودن علم حساب نیز خرسندکننده نیست.

ارنست کاسیرر در این خصوص می‌نویسد:

«اگر قبول کنیم که کانت بر سر آن است تا مفاهیم و قضایای حساب را از شهود محض زمان استنتاج کند، در این صورت به این تعلیم کانت هر اعتراضی وارد باشد، به طور قطع نمی‌توان بدان اعتراض

انتزاعی و تجربیدی هستند به این معنا که خواصی که برای یک مثلث به طور کلی اثبات می‌شود برای همه مثلث‌ها صادق است و خواصی که مثلاً برای عدد ۵ اثبات می‌شود برای همه اعداد ۵ معتبر است. اما تفاوتی که انتزاع و تجرید در مفاهیم ریاضی با دیگر مفاهیم دارد در این است که مفاهیم ریاضی می‌توانند «ساخت» پیشینی داشته باشند. یعنی متعلقات این مفاهیم می‌تواند در شهود محض داده شود در حالیکه مفاهیم انتزاعی دیگر باید بعد از شهود تجربی به دست آید. یعنی مفهوم مثلث از مشاهده مثلث‌های کثیر به دست نیامده است و یا مفهوم عدد ۵ از مشاهده کثیری اعداد ۵.

کانت در بخش «انضباط عقل محض» از کتاب نقادی عقل محض در A/713, B/741 می‌گوید:

«شناخت فلسفی عبارتست از شناخت عقلی برپایه مفاهیم، اما شناخت ریاضی عبارتست از شناخت عقلی برپایه ساخت مفهوم‌ها. ولی ساختن یک مفهوم به معنای آن است که شهودی متناظر با آن مفهوم، به نحو ماتقدم بر ما تمثل یافته باشد. برای ساختن یک مفهوم ما محتاج یک شهود غیر تجربی هستیم. این شهود باید ناظر به یک شیء منفرد باشد ولی

کرد که یک معنای روان‌شناختی است چنانکه اکثر منتقدین او چنین پنداشته‌اند همچنین نظر او این نیست که عمل محاسبه و شمردن محتاج زمان است زیرا هر چیزی در مقام ثبوت محتاج به زمان است بلکه کانت در صدد تعریف «استعلایی» مفهوم زمان است که برحسب آن زمان همچون یک رشته برگشت‌ناپذیر تلقی می‌شود. ویلیام هامیلتن که با نظریه کانت موافقت دارد جبر را همچون «علم زمان محض یا سلسله تصاعدی» تعریف کرده است. یعنی همه محتوای مفاهیم حساب را می‌توان از مفهوم بنیادین یک «سلسله» در توسعه لاینقطعش استنتاج نمود که این نظریه را برتراند راسل نیز اتخاذ کرده است. اما باید در نظر داشت که برخلاف کانت که این صورت انضمامی شهود زمان نیست که بنیاد مفهوم عدد را تشکیل می‌دهد بلکه به عکس مفاهیم منطقی محض رشته و سلسله است که تلویحاً در آن صورت انضمامی منظوری هستند<sup>(۱۳)</sup>». مشکل برهان کانت را باید در تصویری که او درباره «ساخت»<sup>(۱۴)</sup> در مفاهیم ریاضی دارد جستجو کرد. ظاهراً به عقیده کانت همه مفاهیم حساب و حتی هندسه مفاهیمی

برغم این امر، همچون ساخت یک مفهوم (یک تمثیل کلی) باید در تمثیل خود اعتبار کلی همه شهودهای ممکن را که تحت آن مفهوم قرار می‌گیرند بیان کند.»

بنابراین تمایزی که کانت میان ریاضیات و فلسفه قایل می‌شود در این است که فلسفه که علمی نظری است از مفاهیم انتزاعی به دست می‌آید و ریاضیات حاصل ساخت است. اما مفاهیم ریاضی در حالیکه در شهود محض ساخته می‌شوند ویژگی اعتبار کلی مفاهیم انتزاعی را نیز دارند. در همین جاست که نسبت اعداد و زمان معنا پیدا می‌کند، یعنی چون ساخت اعداد و قوانین جبر در شهود محض رخ می‌دهد و زمان نیز صورت شهود محض است در نتیجه این قوانین در ساخت خود از خاصیت رشته و سلسله در شهود محض زمان برخوردار می‌شوند اما آیا با این حال می‌توان علم حساب را علم زمان نامید؟ به نظر می‌رسد کانت در اینجا نیز با تکلف فراوان مطلب را اداء کرده باشد و صرفاً به بیان یک ملازمه بین زمان و اعداد بسنده کرده است.

زمان در تحلیل استعلایی

پس از حسیات استعلایی و سهم فراوانی که زمان در شهود محض ایفا می‌کند، کانت بار

دیگر در یکی از مراحل اساسی شناسایی به شهود زمان توجه می‌کنند و آن بحث شاکله‌سازی یا شماتیسیم است. بحث شاکله در شناسایی مربوط به رابطه مقوله و ابژه و نحوه اندراج یک ابژه تحت یک مقوله است و کانت در این باب به تفسیر نقش قوه خیال می‌پردازد و جایگاه زمان را در آن نشان می‌دهد. کانت در (A/137, B/176) می‌گوید:

«در هرگونه عمل اندراج یک ابژه تحت یک مفهوم، تمثیل آن ابژه باید با آن مفهوم متجانس باشد؛ یعنی مفهوم باید آن چیزی را در خود بگنجاند که در ابژه‌ای که مندرج تحت آن مفهوم است، تمثیل یافته است. زیرا چنین است معنای دقیق این که: یک ابژه تحت یک مفهوم گنجانیده شده است. بدین ترتیب، مفهوم تجربی یک بشقاب با مفهوم هندسی محض یک دایره تجانس دارد. زیرا که «گردی» که در مفهوم دایره اندیشیده می‌شود می‌تواند در بشقاب شهود شود.»

اما مفاهیم محض فاهمه نسبت به شهودهای تجربی (یا به طور کلی شهودهای حسی) کاملاً نامتجانس‌اند و هرگز نمی‌توانند در نوعی شهود یافت شوند. اینک اندراج این شهودها تحت مفاهیم محض فاهمه و در نتیجه کاربرد مقوله بر پدیدارها چگونه



ممکن تواند بود. زیرا البته کسی نمی‌گوید که مقوله‌ای، مثلاً علیت، نیز می‌تواند از طریق حواس شهود شود و در پدیدار گنجانده شود.

در A/138, B/177 ادامه می‌دهد که:

«اکنون این پرسش بسیار طبیعی و مهم در واقع علتی است که نظریه استعلایی حکم را ضروری می‌سازد، تا این امکان را نشان دهد که چگونه مفاهیم محض فاهمه به طور کلی می‌توانند بر پدیدارها اعمال شوند. در همه دانش‌های دیگر که در آن مفاهیمی که به واسطه آنها به طور کلی ابژه اندیشیده می‌شوند چندان متفاوت و نامتجانس با مفاهیمی که ابژه را به طور ملموس چنانکه داده شده است معرفی می‌کنند نیست - لزومی ندارد که درباره اعمال مفهوم محض فاهمه بر ابژه، بحثی خاص به عمل آید.

اینک روشن است که امری ثالث باید وجود داشته باشد تا از یک سو با مقوله تجانس داشته باشد و از سوی دیگر با پدیدار تا اعمال مقوله را بر پدیدار ممکن سازد. این تمثیل واسطه باید محض (خالی از جنبه تجربی) باشد، با این حال باید از یک سو فکری و ذهنی باشد و از دیگر سو، حسی. چنین تمثلی عبارتست از

شاکله استعلایی.»

در این عبارات مقصود کانت از عدم تجانس میان مقوله و پدیدار در فلسفه نقادی و برعکس تجانس میان مفاهیم کلی و پدیدارهای جزئی در دیگر علوم این است که مقوله و پدیدار هیچ سنخیتی با هم ندارند. زیرا که مقوله صورت و قالب محض است در حالیکه ابژه و پدیدار ماده‌ای است که باید قابلیت اخذ آن صورت را داشته باشد و البته مثالی که در ابتدا می‌زند یعنی بشقاب و دایره چندان تناسبی با مقصود او ندارد. اما در دیگر علوم چون مفاهیم کلی مثل حرارت، انرژی، نیرو، کار، سرعت، شتاب و... با مصادیق خود هم‌جنس است و آن مصادیق را در خود می‌گنجاند لذا این تناسب در آنجا قابل مشاهده است. به همین جهت کانت در جستجوی عاملی است تا این عدم تجانس بین مقوله و ابژه را برطرف سازد.

کانت ادامه می‌دهد:

«مفهوم فاهمه شامل وحدت تألیفی محض کثرات است در حالت کلی. زمان همچون شرط صوری کثرات حس درونی، و در نتیجه همچون شرط صوری پیوستگی همه تمثلات، یک کثرات ماتقدم را در شهود محض خود می‌گنجاند. حال یک تعین استعلایی

بیندیشم، که ممکن است پنج یا صد باشد، این اندیشیدن بیشتر عبارتست از تمثیل یک روش که بدان وسیله، مطابق با یک مفهوم یک مقدار زیاد مثلاً، هزار در یک تصویر متمثل می‌شود نه خود آن تصویر. B/180,A/141 درواقع، بنیاد مفاهیم حسی محض ما را تصاویر ابژه‌ها تشکیل نمی‌دهند، بلکه شاکله‌ها چنین می‌کنند. برای مفهوم یک مثلث به‌طور کلی، هرگز هیچ تصویری از مثلث کافی نخواهد بود، زیرا به کلیت مفهوم نایل نخواهد شد که باعث شود که این مفهوم برای همه مثلث‌ها، خواه قائم‌الزاویه خواه منفرجه و حاده، معتبر باشد، بلکه همیشه فقط به بخشی از حیطة مفهوم محدود خواهد ماند. شاکله مثلث در هیچ‌کجا وجود نتواند داشت مگر در اندیشه. این شاکله قاعده‌ای است برای تألیف قوه خیال در جهت اشکال محض مکان.»

عبارات فوق نشان می‌دهد که کانت از اصطلاحات مفهوم، شاکله و تصویر برای بیان ارتباط بین کلی و افرادش استفاده می‌کند و درواقع از مفهوم کلی به یک قاعده تعبیر می‌کند که این قاعده همان شاکله است. این شاکله یا مفهوم یک تصویر متجانس با خود را در قوه خیال و به کمک تخیل

زمان از آنجا با مقوله (که یگانگی آن تشکیل می‌دهد) متجانس است که کلی است و مبتنی بر یک قاعده ماتقدم. اما از سوی دیگر، تعیین استعلایی زمان از آنجا با پدیدار متجانس است که زمان در هر تمثیل تجربی کثرات گنجانیده شده است. بدین ترتیب اعمال مقوله بر پدیدارها به وساطت تعیین استعلایی زمان امکان‌پذیر می‌شود و این تعیین همچون شاکله مفاهیم فاهمه، واسطه در اندراج پدیدارها، تحت مقوله می‌گردد.»

پس کانت جهت اشتراک شهود محض زمان را با مقولات در استعلایی و پیشینی بودن آن می‌داند و جهت اشتراک آن را با پدیدارها در این که زمان صورت کثراتی است که در تجربه حاصل می‌شود.

B/179,A/140 «... شاکله در ذات خود همواره فقط عبارت است از یک محصول نیروی تخیل با این حال، تألیف نیروی تخیل هیچ شهود خاصی را در نظر ندارد بلکه تنها وحدت تعیین حساسیت را دربردارد لذا شاکله را باید از تصویر متمایز نمود. بدینسان اگر من پنج نقطه را یکی پس از دیگری به دنبال هم قرار دهم... این تصویری از عدد پنج است. در مقابل، اگر من عددی را به‌طور کلی فقط

تجربه حاصل نشده است. در مفاهیم تجربی، قوه تخیل می‌تواند پس از مشاهده افراد مشابه مفهومی را به مثابه یک قاعده یا شاکله به منظور اندراج آن افراد تحت آن مفهوم بسازد. اما مقولات که صور محض ماتقدم‌اند دیگر پس از تجربه ساخته نشده‌اند و اموری تجربی نیستند و به همین لحاظ از نظر کانت نامتجانس با افراد و مصادیق‌اند.

به همین جهت این مقولات هر یک محتاج یک لنگه مشابهی به نام شاکله هستند که بتواند این عدم تجانس را برطرف نماید و مفاهیم تجربی را به مقولات پیوند زند. کانت برای این شاکله‌ها یک خصلت زمانی قایل است که وجه مشترک آنهاست. کانت در A/142 می‌گوید:

«...شاکله یک مفهوم محض چیزی است که در هیچ تصویری آورده نمی‌شود. شاکله فقط عبارت است از تألیف محض مطابق با یک قاعده وحدت برطبق مفاهیم به طور کلی، تألیفی که به وسیله مقوله بیان می‌شود. بدینسان شاکله عبارت است از یک محصول استعلایی تخیل، محصولی که مربوط است به تعیین حس درونی به طور کلی برطبق شرایط صورت آن (زمان)»

می‌سازد و سپس از طریق همین تصویر افراد و مصادیق خارجی را مورد رسیدگی قرار می‌دهد.

کانت در (B/180,A/41) می‌گوید:

«... مفهوم سگ به معنای قاعده‌ای است که برطبق آن تخیل من می‌تواند شکل یک حیوان چهارپای معین را به طور کلی طراحی کند بدون آنکه به یک شکل ویژه واحد که تجربه به من عرضه می‌دارد و یا همچنین به هرگونه تصویر ممکن که من بتوانم به طور ملموس متمثل نمایم. این شاکله سازی فاهمه ما، از نظر پدیدارها و صورت صرف آنها، هنری است نهفته در ژرفنای روح آدمی که دشوار است بتوان شگردهای واقعی آن را از طبیعت یافت و آنها را عریان در معرض دید نهاد فقط می‌توان گفت: تصویر عبارتست از یک محصول قوه تجربی تخیل خلاق ولی شاکله مفهوم حسی، مانند اشکال در مکان، یک محصول و به تعبیری گونه‌ای طغرای تخیل محض ماتقدم است که بدان وسیله تصاویر برای نخستین بار ممکن می‌گردند.»

اما قضیه شاکله در مفاهیم محض فاهمه یا مقولات قدری متفاوت است. در آنجا، مقوله صورت محض ماتقدمی است که از طریق

از اینجاست که کانت وارد توضیح شاکله‌های مربوط به مقولات مختلف می‌شود و برحسب اطوار گوناگون زمان آنها را تبیین می‌کند:

«اینک بدون آنکه بر سر موشکافی‌های خسته کننده درباره آنچه برای شاکله‌های استعلای مفاهیم محض فاهمه عموماً مطلوب است معطل شویم مایلیم ترجیحاً برطبق نظم مقولات و در پیوستگی با مقوله‌ها، شاکله‌ها را شرح دهیم.

B/182 تصویر ناب همه عظیم‌ها Opvantium (= کمیت‌ها) برای حس بیرونی، مکان است ولی تصویر ناب همه ابژه‌های حواس به‌طور کلی، زمان است. حال شاکله محض کمیت همچون یک مفهوم فاهمه عبارت است از عدد، که تمثلی است که افزایش متوالی و متجانس آحاد را در خود متبلور می‌سازد. بنابراین، عدد چیزی نیست مگر وحدت تألیفی کثرات در یک شهود متجانس در حالت کلی. این وحدت معلول این امر است که من خود زمان را در ادراک بسیط شهود تولید می‌کنم.

A/143 واقعیت در مفهوم محض فاهمه عبارتست از آن چیزی که با یک احساس به‌طور کلی متناظر است، یعنی

آنچه مفهوم آن فی‌نفسه یک هستی را (در زمان) نشان می‌دهد. سلب عبارتست از چنان چیزی که مفهوم آن یک نیستی را (در زمان) متمثل می‌دارد. بنابراین متضاد این دو در تفاوت یک زمان واحد به وقوع می‌پیوندند، به این ترتیب که آن زمان واحد، یا زمان پر شده است یا زمان تهی. ولی چون زمان فقط صورت شهود است، و در نتیجه صورت ابژه‌ها به مثابه اشیاء فی‌نفسه با احساس مطابقت می‌کند، عبارت است از ماده استعلایی همه ابژه‌ها همچون اشیاء فی‌نفسه (چیزیت، واقعیت). اینک هر احساس یک درجه یا عظم دارد که بدان وسیله آن احساس می‌تواند زمان واحد را - یعنی حس درونی را نسبت به همان تمثیل ثابت یک ابژه - کم‌ویش پر کند تا اینکه به هیچ (صفر = سلب) منتهی شود. از این‌رو بین واقعیت و سلب، گونه‌ای نسبت و ارتباط وجود دارد یا بهتر بگوییم، گونه‌ای گذار از واقعیت به سلب وجود دارد که هر نوع واقعیت را به مثابه یک کم تصورپذیر می‌سازد؛ و شاکله یک واقعیت به مثابه کمیت چیزی، مادام که آن چیز زمان را پر کند دقیقاً همان تولید مستمر و یکنواخت واقعیت در زمان است که در آن انسان در

تعیین‌های یک چیز با چیز دیگر، بر طبق قاعده‌ای عمومی.

شاکله امکان عبارت است از هماهنگی تألیف تمثلهای گوناگون با شروط زمان در حالت کلی (مثلاً اینکه چیزهای متضاد در یک شیء واحد همزمان وجود ندارند، بلکه فقط می‌توانند در پی یکدیگر آیند)، بنابراین شاکله امکان یعنی تعیین تصور یک شیء در هر زمان مفروض.

A/145 شاکله وقوع (فعلیت یا وجود) عبارتست از موجودیت در یک زمان معین.

شاکله ضرورت عبارت است از موجودیت یک ابژه در همه زمان‌ها.

حاصل اینکه شاکله هر مقوله فقط یک تعیین زمان را در خود می‌گنجاند و قابل تمثیل می‌نماید - شاکله کمیت تولید یا تکوین تألیف خود زمان را در ادراک ساده متوالی یک ابژه - شاکله کیفیت، تألیف احساس (دریافت حسی) را با تمثیل زمان یا پرکردن زمان - شاکله اضافه، نسبت دریافت‌های حسی را در میان یکدیگر در همه زمان‌ها، یعنی برطبق یک قاعده تعیین زمانی و سرانجام شاکله جهت و مقوله‌های آن، خود زمان

زمان، از احساسی که یک درجه معینی دارد، تا ناپدید شدن آن احساس پایین می‌رود یا به تدریج از سلب آن احساس به چندی آن فرا می‌شود.

A/144 شاکله جوهر عبارت است از استمرار امر واقعی در زمان، یعنی تمثیل امر واقعی چونان یک زیر اساس تعیین زمانی تجربی در حالت کلی، زیراساسی که وقتی همه چیز دیگر تغییر کند، باقی می‌ماند. (زمان خود سپری نمی‌شود، بلکه موجودیت امر متغیر در آن سپری می‌شود. بنابراین آنچه در دیدار متناظر با زمان است - که خود نامتغیر است - عبارتست از امر نامتغیر در موجودیت که جوهر است. و این تنها در جوهر است که توالی و همبودی پدیدارها برطبق زمان تعیین خواهد پذیرفت. شاکله علت و علیت یک شیء عموماً، عبارتست از امر واقعی که هرگاه بخواهیم وضع کنیم، همواره چیزی به دنبال آن می‌آید. بنابراین شاکله علت در توالی کثرات وجود دارد، مادام که این توالی تابع قاعده‌ای باشد.

B/184 شاکله مشارکت (مبادله) یا علیت متقابل جوهرها در رابطه با عرض‌های آنها، عبارت است از همبودی

امکان تجربه عموماً همان شروط امکان  
موجودیت ابژه‌های تجربه‌اند و بدین  
سبب در یک حکم تألیفی ماتقدم اعتبار  
عینی دارند.»

به بیان ساده‌تر هر چیزی که ادراک و  
تجربه را ممکن و میسر می‌سازد در عین حال  
موجود مورد ادراک و تجربه را نیز ممکن  
می‌سازد. در واقع از دیدگاه کانت این ذهن  
بشر است که شروط امکان تجربه یعنی صور  
شهود محض و همچنین مقولات محض فاهمه  
را دربر دارد و می‌تواند اشیاء خارجی را به  
عنوان ابژه برای فاهمه متمثل نماید یعنی برای  
کانت موجودیت یک شیء معنایی جز این  
ندارد که یک شیء بتواند برای فاهمه بشر  
همچون یک ابژه پدیدار گردد و چیزی که  
فاقد چنین امکانی باشد حکم موجودیت به  
آن نتوان داد. در این صورت موجود بودن  
تنها در پرتو شروط امکان تجربه یعنی همان  
نور ادراک ماتقدم جز این نیست که یک  
متعلق تجربه بتواند تحت اِعمال صور محض  
شهود قابلیت محل مقولات محض فاهمه را  
پیدا کند و به عبارت دیگر مقوله‌پذیر گردد.  
در این صورت موجودیت یا واقعیت برای  
کانت که چیزی جز ابژه بودن نیست همانا  
تطبیق بر شرایط عام امکان تجربه یعنی  
قابلیت اِعمال مقولات فاهمه را یافتن است.

را همچون متضایف تعیین یک ابژه که آیا  
به زمان متعلق است یا نه و چگونه به زمان  
تعلق دارد - از این رو شاکله‌ها چیزی  
نیستند مگر B/185 تعیین‌های زمانی  
ماتقدم بر طبق قاعده‌ها و این قاعده‌ها  
بر طبق نظم مقوله‌ها به رشته زمانی،  
محتوای زمانی، نظم زمانی و سرانجام به  
شمولیت زمانی در ارتباط با همه ابژه‌های  
ممکن مرتبط می‌شوند.

A/146... بنابراین شاکله‌های مفاهیم  
محض فاهمه شروط واقعی و منحصر  
به‌فردند که تحت آنها، این مفاهیم محض  
فاهمه رابطه‌ای با ابژه‌ها برقرار می‌کنند و  
در نتیجه معنایی می‌یابند. از این رو  
مقوله‌ها سرانجام هیچ کاربردی  
نمی‌توانند داشت مگر یک کاربرد تجربی  
ممکن.»

موجود و زمان

کانت مسأله عمده فلسفه خویش را در  
آنچه که خود آن را «اصل اعلا» خوانده است  
و شارحان و مفسران کانت بر آن اذعان  
دارند در A/158 از کتاب نقادی اینگونه بیان  
می‌کند:

«بنابراین اصل اعلا همه احکام و  
قضایای تألیفی این است که: ... شروط

نتیجه

بدین ترتیب نقش زمان در پدیدارنگاری هیوم که مطابق آن پدیدارها در قالب انطباعات و یا تصورات بر فاعل شناسا ظاهر می‌شدند و فاعل شناسا در گذار زمان مقوم آگاهی بود در ایده‌آلیسم استعلایی کانت به اوج خود می‌رسد و زمان عین موجودیت و آگاهی می‌شود و در واقع آگاهی در هیوم که با زمان تعریف می‌شد اینک در کانت عین زمان می‌شود و زمان عین وجود و در این صورت موجودیت و آگاهی که یک هویت بیشتر ندارند همانا ظهور اطوار گوناگون زمان است.

منابع

- 1- Critique of pure reason Immanuel Kant.
- 2- Commentary to Kant's critique Norman Kemp Smith.
- 3- Kant's Analytics Jonathan Bennett.
- 4- Dissertation on the forms and Principles of the Sensible and in telligille World.
- 5- Kant's Exposition of Space and Time Lectur's on the Philosophy of Kant.
- 6- Kant's Theory of Knowledge

از سوی دیگر یک ابژه تنها آنگاه می‌تواند با شرایط امکان تجربه یعنی مقولات محض فاهمه تطبیق کند که با یک شاکله مربوط به یک مقوله تطبیق نماید اما شاکله و مقوله از یک گوهرند. چنانکه کمپ اسمیت در شرح بر نقادی می‌نویسد:

«وضع کانت در کاربرد واژه مقوله چنان است که در بیشتر مواقع دلالت بر همان چیزی دارد که اینک به آن شاکله‌ها می‌گوید یعنی همان صور مفهومی محض که در نسبت با زمان شکل گرفته‌اند» (۱۵).

یعنی می‌توان مقولات ماتقدم کانتی را همان شاکله‌های مختلف مقولات در نظر گرفت که هر یک همچون قاعده‌ای برحسب اطوار مختلف «زمان» ابژه‌ها را برای فاهمه متمثل می‌سازند.

و بدین ترتیب می‌توان استنتاج کرد که موجودیت یا همان ابژه بودن برای کانت به معنای شاکله‌پذیری و یا به عبارتی ابژه بودن همان تمثیل یافتن و یا پدیدار شدن به طوری از اطوار زمان است. یا بهتر بگوییم هر موجودی در نزد کانت تعینی از تعیینات زمان است و این زمان است که در قالب موجود مردم به گونه‌ی جدیدی بر فاهمه پدیدار می‌گردد.

6- Imperical.

۷- تمهیدات، ترجمه دکتر حداد عادل، ص  
۱۲۰.

8- Grave.

9- Veber philosophie Uberhaupt.

10- Johan Sculze.

11- Erlauterungen.

12- Cf Vaihinger P.388.

۱۳- کانت و ریاضیات جدید.

14- Construction.

15- Commentary P.339.

Hartnak.

7- Kant The Companion Cambridge.

۸- تمهیدات - ترجمه دکتر حداد عادل .

پی نوشتها

۱- اصول ریاضی فلسفه طبیعی

۲- همان منبع.

3- Smith, Commentary P,IB,IV.

4- On the forms and principlos of the  
sensible and intelligible world.

5- Sensation.